

## مرحله ها و شکل های مختلف دستگیری (۷۰-۱۳۵۷)

محمد رضا همایون

"تصادفی دستگیر شدم"، اولین پاسخ بیشتر زندانیان به پرسش "چرا دستگیر شدی؟" بود. و مخاطب، چه زندانبان و چه هم بند، بیشتر وقت ها با لبخندی تمسخرآمیز، پذیرای این کلام می شد. "تصادف"، پاسخی مختصر و مفید بود. هم مانع اضافه گویی بود و هم توجه گر. "تصادفی دستگیر شدم" به معنای این بود که قرار نبود دستگیر شوم. نتیجه مترتب بر این طرز تلقی این بود که دستگیری در ذهن زندانی توجه می شد؛ هر چند ناخودآگاهانه. توجه کم بها دادن به قدرت دشمن و ندیدن ضعف و خطای خود.

تصادف در ذهن زندانی مترادف "بدشانسی" نیز بود. حتا اگر سر قرار و یا در خانه ی تیمی، دستگیر شده بودیم، تصادف و یا مترادف اش بدشانسی، واقعه را "توضیح" می داد! شاید به این توضیح ها یا توجه ها نیاز داشتیم. نمی خواستیم بپذیریم که سهل و آسان اسیر شده ایم. پس، "دست تصادف" بود، "بدشانسی" بود و ... اما کم توجهی نبود، بی دقتی نبود، ناهشیاری نبود. علامت سلامتی را نادیده گرفته بودیم، سر قرار لو رفته بودیم. به آن شماره نمی بایست تلفن می زدیم و زده بودیم. برای فرار از بی جایی و بی کسی و خستگی، در خانه ی لو رفته مانده بودیم و صبح با یورش پاسدار مسلح بیدار شده بودیم؛ با این که می دانستیم در خیابان محل قرارمان، چند ساعت پیشتر تروری انجام گرفته -حتا انبوه ماشین های گشت را هم دیده بودیم- به سر قرار رفته بودیم و .... همیشه با احتیاط عمل می کردیم و این یک بار توجه نکرده بودیم. فکر نمی کردیم پلیس سیاسی -همان پاسدار ریشوهایی که مسخره شان

می کردیم. این گونه سریع عمل کنند، تا این حد اطلاعات داشته باشند و ... بعدها که فرصت فکر کردن می یافتیم، شاید در فاصله ی دو بازجویی، یا عوض کردن پانسمان پاها، یا در روی همان "تخت تعزیر"، به خود می گفتیم: نه تصادف نبود، نوعی تقدیر بود. آخر، دردناک تر از زخم ضربه های تازیانه، زخم تحقیر و شکست بود که بر قلب می نشست. مقاومت می کردیم و حرف نمی زدیم؛ تک نویسی و عکس و روز و ساعت و محل قرار را پیش رویت می گذاشتند. پس، "این را هم می دانند؟" به تصادف فکر می کردیم و آنگاه "تئوری تصادف" را هم بخشی از تاکتیک پلیس برای گمراه کردن می یافتیم. خیال کرده بودیم وقتی پاسدارها بر سرمان ریخته بودند و داد زده بودند که: «آهای مردم این هروئین می فروشد»، ما را اشتباه گرفته اند. در بند و بعدها بود که فهمیدیم دو سال پیش همزیمی همین گونه دستگیر شده است. ما، اما خبر نداشتیم. آن همزیم دیگرمان هم گمان کرده بود که آن پسرک جوانی که وسط ظهروتوپ فوتبال دستش گرفته بود و بالا و پائین می پرید، عامل تعقیب نیست؛ و تصادفی آنجاست. و آن پچ پچ همسایه ها که "آپارتمان ۱۷ روزه که تحت نظره"، نگرانی بیخودی ست و بدبینی، چون چند بار از سمت مقابل خیابان گذشته بودیم و ضد تعقیب هم زده بودیم و....

نه، تشکیل دستگاه اطلاعاتی رژیم و فعالیت هدفمندش تصادف نبود. این دستگاه از دل جنبشی که به سرنگونی شاه راه برده بود بیرون آمده بود و همپا با پیشرفت نیروهای واپسگرا رشد و گسترش یافته بود و مثل همه نهاد های دیگر جمهوری اسلامی، از خصوصیات خاصی برخوردار بوده و هست.

### روند شکل گیری دستگاه "امنیتی" جمهوری اسلامی

"دستگاه اطلاعات" جمهوری اسلامی ایران، از یک سو نتیجه بازسازی "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" شاهنشاهی ست (ساواک)؛ و میراث خوار آزموده ها و دست آوردهای عملی و نظری و فنی سازمان های سیا و موساد؛ و از سوی دیگر ساخته و پرداخته تجربه های مبارزاتی و آموزش های اسلامی ی طیف نیروهائی که "جمهوری اسلامی" را پی ریخته و برپا داشتند. دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی که به فاصله ی بسیار کوتاهی پس از انقلاب شکل گرفت، توانست در مدت به نسبت کوتاهی یک شبکه ی گسترده و کارآمد خبرچینی و خبرپراکنی به وجود آورد که آیت الله خمینی آنرا "سازمان اطلاعات ۳۶ میلیونی" نامید.

اما پایه‌ی توده‌ای این سازمان، همان پایه‌ی توده‌ای رژیم بود؛ یعنی طبقات و اقشار سنتی و نیمه سنتی شهرهای بزرگ ایران، به اضافه لومپن‌ها. هر چند که در یکی دو سال اول برافتادن نظام سلطنتی که انقلاب مقبول و محبوب مردم بود، کمابیش همگان نسبت به توطئه‌های سلطنت طلبان حساس و هشیار بودند و آماده حرکت برای خنثی سازی "توطئه"‌ها.

هسته اولیه شبکه اطلاعاتی رژیم را "کمیته‌های محلات" به وجود آوردند که در چند ماه آخر حکومت شاه و فروریزی نهاد‌های آن سر بر کشیدند و پاسداری از محله و مدرسانی به مردم محله را در برابر خود نهادند. مرکز بیشتر این کمیته‌ها در مساجد بود و به همین دلیل هم زود زیر رهبری روحانیت قرار گرفتند. "کمیته استقبال" که در بهمن ۱۳۵۷ و برای استقبال از ورود آیت الله خمینی به ایران تشکیل شد و پانزده هزار تن را سازمان داد، بخش عمده‌ی بدنه نیروهای انتظامی رژیم جدید را تأمین کرد.<sup>۱</sup> پس از انقلاب ۲۲ بهمن، افراد غیرمکتبی و سپس غیر حزب اللهی از کمیته‌ها کناره گرفتند و کنار گذاشته شدند و "شورای کمیته مرکزی" طبق خطوط مشخصی به ثبت نام متقاضیان عضویت پرداخت.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب "کمیته‌های انقلاب اسلامی" تثبیت و تحکیم شدند، با سلاح‌های ارتش و شهربانی مسلح گشتند و بخشی از اقدامات امنیتی و عملیات خبرچینی جمهوری اسلامی را به عهده گرفتند. اگر "کمیته"‌ها به عنوان اولین نیروی سرکوب رژیم، از پائین و از درون جنبش مردمی سر در آوردند، "چند روز پس از انقلاب، به فرمان خمینی"<sup>۳</sup>، نهاد سرکوبگر دیگری به نام "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" وارد صحنه سیاست ایران شد. هسته‌ی اولیه‌ی این نهاد، طیفی از عناصر شبه نظامی و کادرهای با تجربه تر جنبش اسلامی بودند. رهبری و آموزش سپاه پاسداران با مصطفی چمران بود که از اعضای قدیمی "نهضت آزادی ایران" به شمار می آمد و سال‌ها در سوریه و لبنان، در کنار رزمندگان جنبش "آمل" جنگیده بود.<sup>۴</sup> با این حال "شورای مرکزی سپاه پاسداران" را کسانی تشکیل می دادند که بی چون و

۱- به عنوان مثال در کردستان چیزی به نام "کمیته انقلاب اسلامی" وجود نداشت؛ و یا در خرم آباد، در کنار کمیته انقلاب اسلامی، کمیته دیگری به نام "کمیته هماهنگی نیروهای انقلابی" وجود داشت که در برگیرنده هواداران و اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق بود و حول محور حمایت از زندانیان سیاسی شکل گرفته بود. در گرگان کمیته در روزهای پیش از ۲۲ بهمن فعال بود و....

۲- روزنامه "اطلاعات"، ویژه نامه سالگرد انقلاب، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸.

۳- روزنامه "اطلاعات"، ۱۰ خرداد ۱۳۵۸، پیام سپاه پاسداران به مناسبت ۳ شعبان، روز پاسدار.

۴- روزنامه "اطلاعات" ۱۵ فروردین ۱۳۵۸.

چرا در "خط امام" بودند! عباس زمانی "ابو شریف"، محمد بشارتی، محسن رفیق دوست، محسن رضائی، یوسف کلاهدوز، عباس دوزدوزانی، شمع خوانی و دیگران. اما جز ابو شریف که فرماندهی سپاه بود، نام دیگر رهبران آن تا مدت ها مخفی بود و کسی از هویت آنها آگاه نبود. مسئولیت مستقیم سپاه هم با "شورای انقلاب" بود<sup>۵</sup> و در میان اعضاء شورا با علی اکبر هاشمی رفسنجانی که در اولین ترمیم هیئت دولت، به عنوان مسئول "سپاه" به معاونت وزارت کشور منصوب گردید. گفتنی است که در چند ماه اول انقلاب، فعالیت سازمانی به نام "مجاهدین انقلاب اسلامی" و "سپاه پاسداران" چنان درهم آمیخته بود که مشکل می شد تمایز و تفاوت میان این دو را دید. وقتی سپاه پاسداران حماد شببانی و محمد رضا سعادت را دستگیر کرد، این سازمان "مجاهدین انقلاب اسلامی" بود که دلایل دستگیری و اتهامات آنان را اعلام داشت.<sup>۶</sup> کار به آنجا رسید که برگه های بازجویی محمد رضا سعادت توسط سازمان "مجاهدین انقلاب اسلامی" منتشر شد (در ۴۲ صفحه) و سخنگوی این سازمان بدون پرده پوشی گفت:

«صفحات ۱ و ۲ اطلاعیه متعلق به ماست و بقیه صفحات متعلق به بازجویی ست

که گزارش گروه دستگیری، بازجویی و تحقیق است.»<sup>۷</sup>

از گفتن جزئیات هم واهمه ای نداشت:

«مجاهدین انقلاب اسلامی مستقل از پاسداران، کمیته ها و حزب جمهوری

اسلامی است. در عین حال، در رابطه با ارگان های فوق برایشان اطلاعات

جمع آوری می کند.»<sup>۸</sup>

در کنار "کمیته های انقلاب اسلامی" و "سپاه پاسداران"، به وجود آوردن یک نهاد مرکزی اطلاعات نیز در دستور کار بود. در آن سال آغازین شکل گیری جمهوری اسلامی، دو مرکز مهم اطلاعاتی به موازات هم سرگرم فعالیت بودند. "مرکز نخست وزیری" که فعالیت های اطلاعاتی ارتش و ژاندارمری و شهربانی را زیر یک چتر گرد می آورد، و دایره "تحقیقات و اطلاعات سپاه پاسداران" که نیروی خودمختاری بود و مقررش در ستاد مرکزی

۵- روزنامه "اطلاعات" ۲۶ خرداد ۱۳۵۸، بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.

۶- روزنامه "اطلاعات" ۱۱ تیر ۱۳۵۸.

۷- همانجا.

۸- همانجا.

سپاه پاسداران (معروف به کمیته سلطنت آباد). هماهنگی میان این دو مرکز مهم اطلاعاتی که یکی به جناح روحانیت حاکمیت وابسته بود و دیگری به جناح موسوم به "لیبرال" ها، و ایجاد یک مرکزیت واحد و سازمان امنیت گسترده برای تداوم و بهبود کار ضروری بود. به همین دلیل هم سخنگوی دولت موقت، صادق طباطبایی در پاسخ به پرسش خبرنگاران در مورد اصالت سندی که در یکی از مجله های هفتگی چاپ شده بود و حکایت از تشکیل "سازمان امنیت و اطلاعات ملی ایران" (ساواما) داشت، به روشنی اعلام کرد که:

«داشتن مرکزی جهت جمع آوری اطلاعات ضدمیهنی و گزارشات که از عملیات ضدانقلاب می رسد، به همان اندازه طبیعی، ضروری و حیاتی است که داشتن یک سازمان منظم خبرپراکنی ... این مرکز در حال حاضر در نخست وزیری متمرکز است و فعالیت می کند.»<sup>۹</sup>

خبر بازسازی ساواک نه تنها کتمان نمی شود، که توسط وزرای "اداره کننده ی مملکت" توجیه هم می شود. هاشم صباغیان در تأکید گفته های سخنگوی دولت و مسئول نخست وزیری می گوید:

«هیچ مملکتی بدون مسائل اطلاعاتی قادر به انجام کارهای موفقیت آمیز نخواهد بود. بنابر این ما هم به عنوان اداره کننده ی مملکت احتیاج به یک نوع اطلاعات داریم و با تشکیل مرکز در نخست وزیری، اطلاعات برای مسائل و سیاست های کلی مملکت جمع آوری می شود.»<sup>۱۰</sup>

پر واضح است که به راه انداختن اداره مرکزی اطلاعات و استفاده کردن از امکانات ساواک، جز با به خدمت در آوردن مأموران ساواک ممکن نبود. زمینه های این همکاری را اولین بار سخنگوی سازمان چریک های فدائی خلق ایران افشا کرد. در ۲۸ فروردین ۱۳۵۸.

«اطلاعات موثقی به ما رسیده است که در کمیته سلطنت آباد، تعدادی از کارشناسان ورزیده ساواک را برای آموزش عناصر جدید در زمینه ردگیری، تعقیب و مراقبت، کنترل تلفنی و جمع آوری اطلاعات، دعوت به همکاری کرده اند تا سازمانی از افراد آن کمیته و کارشناسان ساواک که مجموعاً خود را اداره چهارم

۹- روزنامه "اطلاعات"، ۹ مرداد ۱۳۵۸

۱۰- روزنامه "اطلاعات"، ۱۱ مرداد ۱۳۵۸

نامیده اند، برای مأموریت های فوق به وجود آورند.<sup>۱۱</sup>

به دقت دانسته نیست چه تعداد و چه رده هائی از مأموران ساواک، کمر به خدمت جمهوری اسلامی و ساختمان دستگاه امنیتی آن بستند. اما می دانیم که نودولتان از هر که توانستند استفاده کردند. از امرای ارشدی چون ارتشبد فردوست، مهم ترین مغز اطلاعاتی رژیم پیشین و قائم مقام ساواک گرفته تا افسران گارد جاویدان:

«یکی از شهدا به نام قاسم طاهری که از گردان جاوید سابق (گارد جاویدان شاهنشاهی) و در جریان انقلاب توبه کرده و به پاسداران انقلاب پیوسته بود، در درگیری اطراف بیمارستان پاهو با کمال شهامت آخرین تیر خود را به قلب متجاوزین زد و پاسداران دیگر را به استقامت دعوت کرد و این یکی از ثمرات انقلاب اسلامی است.»<sup>۱۲</sup>

علاوه بر امیران و افسران ارتش و ساواک شاه، بخشی از منابع تغذیه ساواک نیز برای خدمت در "نهادهای انقلابی" به کار گرفته می شوند. از جمله "تیپ ویژه هوابرد (نوهده)" که از «ورزیده ترین افراد چتر باز ارتش تشکیل شده بود و اغلب مأموریت های خاص از جمله ظفار به وسیله این تیپ انجام می گیرد.... این تیپ منبع تغذیه ی کمیته ی مشترک ضد خرابکاری بوده است.»<sup>۱۳</sup>

پیوستن شماری از نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی ساواک و ارتش شاهنشاهی به جمهوری اسلامی؛ سیاست هوشمندانه ی تخلیه ی اطلاعاتی بازجویان ساواک (تهرانی، آرش، معبر) و به کارگیری این اطلاعات در فعالیت دامنه دار ردیابی و شناسایی کادرهای جنبش چپ و مجاهدین، حکومت را در موقعیتی قرار داد که مرحله تدارک تهاجم قطعی به مجاهدین و چپ ها را از سر بگذرانند. تهیه و تنظیم فهرست های چند هزار نفره مخالفین، یکی از مهم ترین تکالیف این مرحله تدارک بود. در این باره دبیر "کانون زندان سیاسی" در مصاحبه مطبوعاتی ی که در مهر ماه ۱۳۵۸ انجام داد، گفت:

«از یک لیست حاوی اسامی و نشانی ۲۰۰ نفر از مبارزین سیاسی آگاه هستیم که نام کثیری از زندانیان آزاد شده از زندان رژیم سابق و هم چنین عده ای از

۱۱- روزنامه "اطلاعات"، ۲۸ فروردین ۱۳۵۸

۱۲- حجت الاسلام خلیلی، روزنامه "اطلاعات"، اول شهریور ۱۳۵۸

۱۳- روزنامه "اطلاعات"، ۳۰ مرداد ۱۳۵۸

اعضا هیئت اجرایی کانون (زندانیان سیاسی) و دیگر مبارزان راه آزادی و استقلال ایران در آن ثبت شده است، تا در موقع مقتضی به دستگیری آنان اقدام کنند... تنظیم فهرست ۴ هزار نفر از اسامی زندانیان محمدرضا شاهی یک مقدمه چینی علیه زندانیان سیاسی است».<sup>۱۴</sup>

و یک سال بعد زنده یاد محسن فاضل از اعضای برجسته سازمان "پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" از طریق همین لیست شناسایی و دستگیر می شود. او که در خرداد ۶۰ اعدام شد، در نامه هایی که از زندان نوشته بود و به بیرون فرستاد و متأسفانه در همان زمان انتشار نیافت، در این مورد می گوید:

«لیست دوم معروف به لیست دستگیری، این لیست را ساواک از افراد مخالف و مبارز مخفی، تهیه کرده بود و به تمام مرزها و اداره های شهربانی داده بود که اگر به این افراد برخوردند بلافاصله آن ها را دستگیر و تحویل ساواک دهند. بعد از قیام این لیست به جای خود باقی ماند، ولی جرأت دستگیری را نداشتند؛ چون جو حاکم اجازه نمی داد و صرفاً ممنوع الخروج بودند. سال قبل که می خواستم به خارج کشور بروم اداره گذرنامه گفت به دلیل این که اسم شما در این لیست است، ممنوع الخروج هستید و بایستی به نخست وزیری مراجعه کنید ... نخست وزیری آنوقت زیر نظر طباطبایی و مسائل امنیتی آن زیر نظر چمران بود. من را پیش فردی به نام مهندس توکلی راهنمایی کردند. ابتدا نمی خواست کاری بکند، من با پرخاش که خجالت دارد لیست ساواک مورد استناد شما هم هست از در خارج شدم ... حدود دو ماه پیش او می رفتم و برمی گشتم تا آخر یک نامه به امضای چمران به من داد که خطاب به اداره گذرنامه نوشته بود، خروج من از نظر آن ها بلامانع است ... دفتری در نخست وزیری ایجاد شده به نام دفتر اطلاعات و تحقیقات که کار ساواک را انجام می دهد و این لیست را اصلاح و تکمیل کرده اند و ملاک کارشان قرار داده اند ... بایستی منتظر این بود که مأمورین رژیم شروع به پیگرد و دستگیری افراد این لیست بنمایند. هشدار»<sup>۱۵</sup>

۱۴- مصاحبه مطبوعاتی کانون زندانیان سیاسی با خبرنگاران داخلی و خارجی، "اطلاعات" ۲۹ مهر ۱۳۵۸  
 ۱۵- محسن فاضل، "یادداشت های زندان اوین از ۲۲ فروردین ۱۳۵۹ تا ۲۲ خرداد ۱۳۶۰"، از انتشارات هواداران سابق سازمان پیکار، پاریس، شهریور ۱۳۶۴

### سیر دستگیری ها

تا پیش از خرداد ۱۳۶۰، بازداشت مخالفان (جز مهمترین مقامات لشکری و کشوری نظام پادشاهی و مأموران ساواک) به صورت یک سیاست مشخص و برنامه ریزی شده در نیامده بود. بازداشت چندتن از عناصر وابسته به جنبش ترقی خواه (محسن فاضل، حماد شیبانی، کاظم سعادت، فرزندان آیت الله طالقانی و رهبران خلق ترکمن و...) اما هشدار جدی بود. این بازداشتها در عین حال مبین وزن سنگین سپاه در دستگاه امنیت و اطلاعات جمهوری اسلامی بود. با آغاز جنگ ایران و عراق، شاخک های اطلاعاتی جمهوری اسلامی حساس تر می شود و حرکات و سکنات اپوزیسیون ترقی خواه با دقت و حساسیت بیشتری دنبال می شود. به نظر می رسد که با رسیدن رجائی به نخست وزیری، نه تنها هماهنگی لازم میان مرکز اطلاعات نخست وزیری و "دائرة تحقیقات و اطلاعات سپاه پاسداران" به وجود می آید، بلکه وظیفه ی هر کدام از نهادهای سرکوب حکومت روشن تر میشود.

در تقسیم کاری که میان نهادهای سرکوب صورت گرفته، "کمیته های انقلاب" مسئول برقراری "نظم و امنیت" شهرها هستند. هم از این رو دستگیری های گسترده مربوط به میتینگ برگزار نشده ۱۷ بهمن فدائیان اقلیت در میدان آزادی تهران، میتینگ ۱۴ اسفند ابوالحسن بنی صدر در دانشگاه تهران و راهپیمائی مادران مجاهد در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۰، سر به سر توسط "کمیته های انقلاب" صورت گرفت. گرچه دستگیرشدگان معمولاً پس از چند روز یا چند هفته آزاد می شدند، اما تلاش کمیته ها در این جهت بود که تا حد ممکن به جمع آوری اطلاعات بپردازند. در مواردی هم اطلاعات به دست آمده حائز اهمیت کمی نبود.

«دو تن از مسئولان ناحیه حزبی غرب تهران با مقدار زیادی اسناد درون سازمانی

و فهرست اسامی اعضاء و چارت تشکیلاتی و اسناد به غنیمت گرفته شده از

ساواک در روزهای انقلاب، دستگیر شدند.»<sup>۱۶</sup>

سپاه پاسداران اما در این دوره، دو عملیات بسیار مهم به انجام می رساند که در خور مکث و بررسی است. اول دستگیری گروه فرقان و دوم دستگیری کودتاجیان نوژه. در مورد دوم

۱۶- ف. شیوا، "با گام های فاجعه"، از انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران.



باید تأکید کرد که رژیم نمی توانست بدون کمک اطلاعاتی حزب توده، کودتا را کشف کند.

«شناسایی کودتاچیان و بالاخص ارتش های آنها بدون فعالیت نظامیان توده ای

در ارتش عملی نمی شد.»<sup>۱۷</sup>

شواهد موجود نشانگر آن است که در آن مقطع نه تنها نفوذ سپاه پاسداران در درون ارتش اندک بود، بلکه "ضد اطلاعات" ارتش هم هنوز بازسازی نشده بود.

«تلفن کردم محسن رضایی اون موقع مسئول اطلاعات سپاه بود. گفتم فوری بیا اینجا و یک نفر دیگر که او هم یک جای دیگر، کار اطلاعاتی می کرد ... البته سپاه کشف کرده بود از مدتی پیش که کودتایی قراره انجام بگیره، شاید هم فهمیده بود که این کودتا در پایگاه نوژه باشد. اما نمی دانست زمانش کی است ... رضایی همانروز گفت ما این را فکر می کردیم دو سه هفته دیگر انجام بگیره.»<sup>۱۸</sup>

عملیات کشف و دستگیری گروه فرقان و عملکرد سپاه در این زمینه، اما نشانگر آمادگی سپاه در کشف و پیگرد گروه های سیاسی بود. طرح کلی ی این عملیات و فوت و فن کار، بعدها به شکل منسجم تر و متکامل تر در ضربه زدن و متلاشی کردن همه ی سازمانهای سیاسی مخالف به کار بسته شد. استفاده از شیوه ی تعقیب و مراقبت، شنود تلفنی، تواب های نفوذی و حمله همزمان به خانه های تیمی و تشکیلاتی، همان الگویی است که به "سرمار زدن" معروف شد و در آشفته بازار سیاسی آن روزها علنی گشت و با جزئیات به صفحات روزنامه های به نسبت آزاد بروز کرد. هر چند که چند روز پس از پخش خبر و فاش شدن عملکرد سپاه، سخنگوی سپاه پاسداران به تکذیب آن بر آمد!

شرح چگونگی عملیات از زبان "یک مقام آگاه در سپاه پاسداران" چنین در روزنامه آمد:

«بعد از ترور استاد مطهری (ده اردیبهشت ۵۸) یک گروه از سپاه که شامل دو اکیپ ضربت و اکیپ تجسس بود برای شناسایی گروه فرقان و بررسی چگونگی فعالیت این گروه تشکیل شد. این دو اکیپ از شش ماه قبل فعالیت خود را شروع

۱۷- بولتن اطلاعاتی اداره دوم ستاد ارتش، ناخدا انور (حمید احمدی)، "سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیزم منحط".

۱۸- "انقلاب اسلامی و توطئه در دهه نخستین"، کودتای نوژه، ص ۱۸۵، موسسه مطالعات و پژوهش سیاسی.

کردند. گروه تجسس پس از مدتی رد پای گروه فرقان را به دست آورد که امیدوار کننده بود. در این مدت ترورهای صورت گرفت، از جمله عراقی، قاضی، طباطبایی و ... هر بار که ترور صورت می گرفت، پس از بازجویی توانستیم اعضای گروه فرقان را به وسیله ی مشخصات گروه دیگر از آنها به دست بیاوریم. در این هنگام مرحله ی دوم کار شروع شد که با کنترل کردن تلفن ها، خانه های تیمی گروه فرقان را شناسایی کردیم، پس از شناسایی اعضاء گروه فرقان، خانه های تیمی که در حدود ۲۰ خانه در سطح شهر تهران و به طور پراکنده بود، طرحی بر این که یک شب در یک ساعت معین به خانه ها حمله کنیم و آنها را دستگیر نمائیم ریخته شد. در نتیجه ۱۵۰ نفر از پاسداران آزموده را در اکیپ های ۷ الی ۸ نفری آماده کردیم و پس از تعلیمات لازم، اکیپ ها را به خانه های تیمی مورد نظر که در خیابان های جمال زاده، خزانه، فرح آباد و ... فرستادیم ... پس از مراقبت های لازم در اطراف ۲۰ خانه تیمی عاقبت موعد فرا رسید و در ساعت ۲ بامداد چهارشنبه گذشته وارد عملیات شدیم.»<sup>۱۹</sup>

انتشار اطلاعیه ده ماده ای وزارت کشور در بهار سال ۱۳۶۰، رسمیت بخشیدن به جنگی بود که رژیم از مدتها پیش تدارکش را دیده بود. این اطلاعیه قانونیت دادن به محدودیت های روزافزونی بود که برای فعالیت های سیاسی مخالفین جمهوری اسلامی بوجود آورده بودند. اطلاعیه ده ماده ای، کیفرخواست همه کسانی بود که بالقوه می توانستند به جرم محاربه با حکومت اسلامی، ملحد، یاغی و باغی، به حبس های درازمدت و اعدام محکوم شوند. در یک کلام پایان دوره دموکراسی نیم بندی بود که ره آورد انقلاب ۱۳۵۷ بود و سد راه استقرار نظم اسلامی.

راهپیمایی ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که به دعوت مجاهدین و در اعتراض به خلع ید از رئیس جمهور قانونی صورت گرفت و به جنگ و گریز با پاسداران و کمیته چپ ها و حزب الهی ها کشیده شد، مقدمه یورش همه جانبه رژیم به مخالفین بود. اعدام سعید سلطانپور، محسن فاضل و هفت تن دیگر به دست حکومت و ورود مجاهدین به "فاز نظامی" جهت براندازی جمهوری اسلامی، با از میان رفتن تنه ی آزادی های سیاسی همراه بود و اختناق فراگیر.

ابعاد دستگیری چندان گسترده بود که از ۳۰ خرداد تا ۳۰ تیر، تمام بندهای اوین پر شد.<sup>۲۰</sup> اولین گروه دستگیرشدگان، به طور عمده دانش آموزان و دانشجویان هوادار سازمان‌های سیاسی چپ و مجاهدین بودند که در جریان فعالیت‌های علنی خود توسط انجمن‌های اسلامی آموزشگاهها و دانشگاهها شناسایی شده بودند. پس از آنها کسانی مورد پیگرد قرار گرفتند که در دوره شاه زندانی سیاسی بودند.

به موازات یورش‌های شبانه به خانه‌های شناسایی شده، طرح دستگیری‌های خیابانی هم به مورد اجرا گذاشته شد. "نظربگیر"ی‌ها، شامل حال هر کسی می‌شد که مشکوک می‌نمود، و این توسط گشت‌های خیابانی کمیته و سپاه صورت می‌گرفت. جز این، "پهن کردن تور" هم رواج داشت. به این معنا که دو سرباز خیابان، یا بخشی از یک خیابان اصلی را می‌بستند و همه‌ی فرعی‌های آنرا زیر نظر می‌گرفتند، همه‌ی عابرین را بازرسی می‌نمودند و "موارد مشکوک" را بازداشت می‌کردند. سینماها، پارک‌ها و هتل‌ها نیز در معرض یورش‌های غافلگیرکننده بودند. بسیاری از فعالین سیاسی چپ و مجاهدینی که شهرهای خود را ترک کرده و به تهران گریخته بودند، بدین ترتیب در "تور" افتادند. این شگرد در تهران و خیابان‌های مرکزی آن مثل "ولی‌عصر"، "انقلاب"، فردوسی و کریم‌خان، بیش از جاهای دیگر به کار گرفته می‌شد. شکارچیان جان انسان‌ها برای توجیه بازرسی‌هاشان، قربانیان را به داشتن و یا حمل مواد مخدر متهم می‌کردند.

بدین ترتیب هزارها هزار تن در عرض چند ماه به زندان افتادند. شمار دستگیرشدگان به حدی بود که حکومت با بحران جا برای زندانیان روبرو شد. علاوه بر کمیته‌ها، پادگان عشرت‌آباد، اوین و بند ۳۰۰۰ (کمیته مشترک سابق)، زیرزمین‌های ورزشگاه امجدیه هم برای نگهداری از زندانیان مورد استفاده قرار گرفت.<sup>۲۱</sup> و این در حالی بود که سلول‌های انفرادی هم "عمومی" شده بود و در بیشتر بندها جای کافی نبود و نشستن و خوابیدن زندانیان به نوبت انجام می‌شد.

در این دوره، بین "واحد اطلاعات سپاه" که مغز فرمانده پاسداران بود و کمیته‌های انقلاب که به عنوان ضابطین اجرای "دادستانی انقلاب" و مستقل از سپاه عمل می‌کردند، شکاف افتاد.

۲۰- به نقل از یکی از زندانیان سیاسی پیشین.

واحد اطلاعات سپاه که بند ۳۰۰۰ و پادگان عشرت آباد را در اختیار داشت، از اواخر سال ۶۲ بخش عمده ای از بند آسایشگاه اوین - که ساختمانی سه طبقه بود و توسط توابعین ساخته شده بود - و نیز صدها سلول انفرادی را به متصرفات خود افزود. علاوه بر آن بخشی از ۲۰۹ اوین را هم در اختیار خود گرفت. این ساختمان زیر نظر لاجوردی بود و با توجه به "کم داشت های" سلول های اوین قدیم، ساخته شده بود. در اینجا هیچگونه امکان ارتباط گیری میان زندانیان نبود. فضایی سرد و تاریک بود و امکان عبور صدا هم نبود. سپاه از همان آغاز دستگیری ها بسیار حساب شده و حرفه ای عمل می کرد. بازجویی ها منظم، خشونت آمیز و روشمند بود.

برخلاف "سپاه"، "دادستانی انقلاب مرکز" روال و رویه ی تثبیت شده ای نداشت و به قول بازجوهای "سپاه"، کارهای "جنجالی" و "پرسر و صدا" انجام می داد. گرچه به خاطر تعداد زیاد زندانیانش و روش های غیر متعارف زندان داریش، اطلاعات وسیعی به چنگ آورده بود، اما بازداشت های فوری و نمایشی لاجوردی بارها کارهای حساب شده و برنامه های دور و دراز "واحد اطلاعات سپاه" را ناکام گذاشته بود. چنانکه بازجوهای سپاه در اوین آشکارا پرده دری می کردند و می گفتند: «حاجی آقا لاجوردی هر شب بعد از امام در تلویزیون برنامه دارد.» اسدالله لاجوردی مدتها در اوین، به قول خودش "خودمختاری کامل" داشت. هم اوست که کارخانه "تواب سازی" به راه می اندازد و نوع های تازه ای از دستگیری ابداع می کند. استفاده از تواب ها در گشت های خیابانی و به وجود آوردن تشکیلات پلیسی، که معروف ترین شان "تشکیلات دادستانی" بود، ابتکار اوست. او تواب هایش را به گشت در خیابان هایی می گماشت که محل رفت و آمد چپ ها و گذاشتن قرارها بود. آنها پیاده و سواره (گاهی سوار بر کامیون یا اتومبیل مؤسسات دولتی چون سازمان برق و آب و تلفن) در خیابان ها پرسه می زدند و به شناسایی افراد می پرداختند. چند دوره، سینماها - و بیشتر سینماهایی که فیلم های "روشنفکری" بر اکران می آوردند، مثل تخت جمشید، شهرقصه، شهرفرنگ، کاپری و - یا پارک ها (مثل پارک ساعی، لاله و ملت) زیر کنترل گشت تواب ها بودند. تعداد زیادی این گونه دستگیر و یا شناسایی شدند و تحت تعقیب قرار گرفتند. و در این وضعیت کم نبودند تواب هایی که جداً مایه می گذاشتند و سعی داشتند گوی سبقت از دیگران بر بایند و رکورددار لو دادن شوند. یکی از معروف ترین این افراد، فردی بود به نام ولی صفری که در زندان به ولی پانصد معروف بود. وی که مسئول درب ورودی انجمن

دانشجویان مسلمان وابسته به سازمان مجاهدین بود، شمار بسیاری از هواداران این سازمان را می‌شناخت که در گشت و گذارهای خیابانی لو داد. باید از منوچهر ۴۰۰، افشین ۷۵ هم نام برد که از توابع‌های شناخته شده اوین بودند و مورد علاقه و توجه لاجوردی. با این حال باید توجه کرد که تنها عناصر پیشین مجاهدین نبودند که توابع شده بودند و در شناسایی‌های خیابانی فعالانه شرکت داشتند. شماری از عناصر جنبش چپ و برخی از با سابقه‌ترین این عناصر (قاسم عابدینی، اکبر شان‌دیزی و ...) هم عامل فعلی لاجوردی بودند و در پیشبرد طرح‌ها و برنامه‌های او نقشی مؤثر داشتند.

برای بهره‌برداری بیشتر از توابع‌ها، لاجوردی دست به تأسیس تشکیلات "سیاسی" زد که بعدها به "تشکیلات دادستانی" معروف شد. هدف این تشکیلات این بود که مجاهدینی که هنوز لو نرفته بودند، اما ارتباطشان با "سازمان" قطع شده بود را به دام اندازد. این "تشکیلات" پلیسی، بسیاری از تازه‌توابع‌های مجاهد و برخی از مجاهدینی که گمان برده می‌شد در اختفا هستند را به خدمت خود در آورده بود. ولی صفری، بهزاد نظامی، محمود شیخ‌الحکما، نبی صادقی، مرتضی نقاش، مسعود خیرخواه، از رهبران اولیه این تشکیلات بودند. این تشکیلات پلیسی، در دوره‌ای نشریه هم منتشر می‌کرد. در بیرون از زندان خانه‌های به اصطلاح امن هم داشت؛ و حتا به برخی از عناصر ساده‌دل و کم‌تجربه‌ای که به آن وصل شده بودند، چارت ترور برخی از رهبران حکومت هم داده بود. این "تشکیلات" پس از آنکه تعداد بسیاری از "سرنخ"‌های خود را از "سرپل"‌های ارتباطاتی به سرپل صراط آورد، از هم پاشید. از جمله دلایل این از هم پاشی، یکی هم باب روز شدن "توابع تاکتیکی" بود. چه، در اواخر کار به راستی معلوم نبود که این تشکیلات متعلق به کیست، به دادستان انقلاب و یا سازمان مجاهدین. کشته شدن چند بازجو به دست چند تن که تاکتیکی توابع شده بودند، پیدا شدن چند اتومبیل دادستانی در خانه‌های تیمی، لو رفتن دو "بازجوی" نفوذی در شعبه‌های بازجویی، از جمله در شعبه هفت اوین، مخالفت "واحد اطلاعات سپاه پاسداران" با این برنامه لاجوردی و ... از اهم دلایل فروپاشیدن این تشکیلات بود.

پس از پایان کار "تشکیلات دادستانی"، عرصه برای عرض اندام سپاه پاسداران بازتر شد. طرح دستگیری‌های جمعی، نظربگیری و تور پهن کردن کنار گذاشته شد و سیاست "زدن سر مار" در دستور روز قرار گرفت که از یک سو بیشترین تلفات را داشت - چه با

دستگیری اعضاء مرکزیت و اصلی ترین کادرها موجب از هم پاشیدن تشکیلات می شد - و از سوی دیگر با صرف کمترین انرژی، نیرو و هزینه انجام می شد. همانندی ساختار تشکیلاتی سازمان های سیاسی امتیاز بزرگی برای دستگاه اطلاعاتی رژیم بود. این ساختار که در رأس آن رهبری، کمیته مرکزی و کمیته اجرایی قرار داشتند و پس از آنها ارگان های رابط و میانی، و سپس بدنه، به تشکیلات متمرکز معروف بود. رابطه های عمودی این ساختار، تحقق طرح رسیدن به "سرمار" و ضربه وارد آوردن بر آن را آسان می کرد. به ویژه آنکه اطلاعات رژیم در مورد بسیاری از جریان های چپ و مجاهدین به هیچ روی کم نبود.

از اواسط سال ۱۳۶۰، کار متمرکزی درباره ی سازمان های سیاسی آغاز شد. تقسیم بندی شعبه های بازجویی و تخصصی کردن آنها از جمله اولین اقدامات این برنامه ی تازه بود. در اوین، ۱۳ شعبه ی بازجویی به وجود آمد. شعبه های ۱، ۲، ۳ و ۷ مخصوص بازجویی از عناصر وابسته به گروه های مسلمان به ویژه مجاهدین خلق، بود. این شعبه ها نیز بنا بر رده بندی تشکیلاتی افراد، حوزه های کاری و نوع ارتباطشان شاخه های فرعی پیدا می کردند. به عنوان مثال شعبه یک تحت ریاست بازجویی بنام حاج آقا پیشوا بود که به دو شاخه فرعی یک "الف" و یک "ب" تقسیم می شد. شعبه ۳ نیز دارای دو بخش "الف" و "ب" بود. شعبه ۷، مخصوص بازجویی از نیروهای ویژه نظامی و عمدتاً مجاهد بود که به دست وحشی ترین بازجوهای اوین اداره می شد و ریاست آن با حاج آقا فکور بود. ناصریان از مسئولین بعدی اوین و یکی از عاملان اجرای کشتار بزرگ ۱۳۶۷، از جمله بازجویان این شعبه بود. شعبه ی ۶ مخصوص بازجویی از زندانیان چپ بود که زیر نظر فردی بنام حامد اداره می شد. شعبه ی ۵ به وضعیت توده ای ها و اکثریتی ها می رسید و ریاستش با سرباز جو رحیمی بود. شعبه های ۴، ۹ و ۱۰، به موارد متفرقه می پرداختند. شعبه ی ۹ که تحت مسئولیت حاج آقا رضائی کار می کرد، بیشتر به زندانیان بهایی و اقلیت های مذهبی می پرداخت. شعبه ی ۴ زیر نظر حاج آقا جواد بود و پرونده های مبارزان شهرستانی را بررسی می کرد و در موارد خاصی چپ ها و مجاهدین را.

از اواخر سال ۱۳۶۱، زندانیان را مجبور می کردند که از مرحله ای به نام "چارت کشی" بگذرند؛ یعنی اینکه در حد مسئولیت سازمانی و شناخت خود جدول تشکیلاتی را که با آن کار می کردند، بکشند. برای درک صحت و سقم "چارت" ها، آنها را با هم مطابقت می دادند. اطلاعات به دست آمده به گروه های کار - که توابع آنها را به خدمت گرفته بود-

داده می شد تا جمع بندی شوند و دوباره در اختیار مسئولین اطلاعاتی قرار گیرند. بدین ترتیب ساختار تشکیلاتی سازمان ها و موقعیت افراد در آنها کم و بیش روشن می شد. بدین گونه بود که در فاصله سال های ۶۰ تا ۶۴ سازمان های سیاسی مورد هجوم قرار گرفتند و به درجات مختلف متلاشی شدند. عقب نشینی بسیاری از جریان های انقلابی و سازماندهی دوباره شان به صورت غیر متمرکز و غیر عمودی، چاره ساز نبود و مانع وارد آمدن ضربه های سخت نشد.

«...این ضربات عمدتاً مربوط به سال های ۶۱/۶۲ می باشد. در دوره مزبور رژیم فقها با تمام قوا سرکوب نیروهای اپوزیسیون را شروع کرده بود و با استفاده از شناسایی های دوره علنی و نیمه علنی فعالیت آن ها، سرخ های گسترده ای از سازمان های مختلف به دست آورده بود و به طور عمده بر روی تاکتیک تعقیب و مراقبت، متمرکز شده بود. در این دوره با این که سازمان ما بر بستر سمت گیری توده ای و استقرار در میان کارگران، تبدیل ساخت نیمه علنی و متمرکز گذشته به ساخت مخفی و غیرمتمرکز را در دستور کار خود قرار داده بود، اما به دلیل شناخت رژیم از کادرها و اعضاء و سرخ های متعددی که از دوره فعالیت در شرایط نیمه علنی در روابط وجود داشت و کم تجربگی نیروهای جوان سازمان که در دوره انقلاب به جنبش کمونیستی پیوسته بودند و تجارب دوران ستم شاهی را به طور مستقیم در اختیار نداشتند، این امکان به دست دشمن افتاد که سرخ های اولیه ای به دست آورد و با کار پرحوصله، تور تعقیب و مراقبت خود را برای به دام انداختن کادرهای سازمان ما پهن نماید. همان طور که فاکت ها نشان می دهد در هر یک از تورهای دشمن، رفقای ما از وجود تور مطلع شده و برای خنثی کردن آن برنامه ریزی کرده بودند. اما از آن جا که دشمن از چند نقطه شروع به پیشروی کرده بود و از آن جا که اصل عدم تمرکز بطور تعمیق یافته پیاده نشده بود، آلودگی امنیتی بیش از حد ارزیابی، پیشروی کرده بود، در نتیجه ابعاد ضربه گسترش یافت و ضربات سختی بر پیکره سازمان ما وارد آمد.»<sup>۲۱</sup>

۲۱- "تاکتیک های دشمن در تعقیب و مراقبت و رهنمودهایی برای مقابله با آن"، انتشارات "راه کارگر"، ص ۳۵.

یکی از مؤثرترین روش های رژیم در ضربه زدن به گروه های مخالف، تعقیب و مراقبت بود که چند و چون آن با آنچه ساواک انجام می داد، به کلی متفاوت بود. در اینجا هر "سرنخ" به "سوژه" تعقیب و مراقبت پیچیده و گسترده تبدیل می شد. سوژه، گاه ماه ها زیر نظر قرار می گرفت تا که سرنخ اصلی پیدا شود. در این مدت "مرکز" مجموعه اطلاعات به دست آمده را بررسی می کرد و گروه های کار را به شناسائی موقعیت و مقام سوژه می گماشت. تعقیب های درازمدت معمولاً با استفاده از وسایل و تجهیزات پیشرفته ای چون رادارهای ردیاب و فرستنده ها و گیرنده های قوی صورت می گرفت؛ و نیز بسیج نیروهای انسانی. چند نمونه از این تعقیب و مراقبت ها را به دست می دهیم.

«... خانه ر-خ در واقع مدتی بود که تحت مراقبت قرار داشت و مأمورین در خانه ای در حوالی آن جا مستقر بودند و از آنجا با دوربین و بی سیم رفت و آمد را کنترل می کردند. و نکته جالب این که هیچوقت رفقا را از کوچه ای که خانه [ر-خ] در آنجا واقع بود، تعقیب نمی کردند. بلکه حرکت آنها را با بی سیم به تیم های تعقیب اطلاع می دادند و به مجرد این که رفقا وارد خیابان های اطراف می شدند، تعقیب را شروع می کردند.

در ارتباط با تعقیب وسیله ی نقلیه، پلیس غیر از تعقیب مستقیم که امکان کنترل آن توسط راننده از طریق آینه ی جلو و بغل وجود دارد، از فرستنده هایی استفاده می کند که مثلاً تشخیص می دهد که فلان ماشین را که تحت نظر داشته اند در چه حوالی پارک کرده و آن وقت می تواند محل را بدون آن که راننده شکی در مورد تعقیب وسیله نقلیه اش کرده باشد، تحت نظر گرفته و اطلاعات خود را تکمیل کند. تکمیل اطلاعات، شناسایی مقام و موقعیت "سوژه" بود. به همین دلیل سپاه اقدام به فیلم برداری و گرفتن عکس می کرد. با عکس و شناسایی آن به اهمیت سوژه پی می برد و چگونگی ادامه ی تعقیب و مراقبت را سازمان می داد. رهبران شناخته شده ی سازمان های سیاسی، زندانیان سیاسی سابق که اکثراً از رهبران و مسئولین تشکل های انقلابی بودند، پایه های اهمیت "سوژه" را تشکیل می دادند.»<sup>۲۲</sup>

۲۲- "تاکتیک های دشمن در تعقیب و مراقبت و رهنمودهائی برای مقابله با آن"، پیش گفته.



«آخرین موردی که موجب شد رفقا تعقیب و مراقبت را قطعی بدانند این بود که رفیق مسئول که خود چند مورد تعقیب و مراقبت دیده بود، روزی در حین عبور از خیابان، یک ماشین در برابرش توقف می کند و از داخل ماشین با دوربین از رفیق عکس می گیرند و ماشین به سرعت حرکت می کند و دور می شود»<sup>۲۳</sup>

عکس برداری و فیلم برداری از "سوژه" ها، که از سالهای اول انقلاب آغاز شد و در مورد زنده یاد محسن فاضل به کار بسته شد، در موردهای دیگری نیز به چشم آمد. به عنوان مثال احسان طبری شرح می دهد که:

«روبروی دفتر کار عموئی هم دوربین نصب کرده اند و از هر کس که به آنجا رفت و آمد می کند، عکس برداری می کنند»<sup>۲۴</sup>

و نیز

«مورد مهم دیگر که روز قبل از ضربه ۷ تیر روی داد و در واقع بر اثر واکنش مردم، تحت کنترل و مراقبت بودن خانه ای که رفقای شهید علیرضا شکوهی و غلام ابراهیم زاده در آن زندگی می کردند، رو شد، این بود که صبح روز قبل از ضربه ۷ تیر، یکی از رفقا برای خرید بیرون می رود و مشاهده می کند که یک پاسدار بسیجی با اهالی ساختمان در حال مشاجره است. پاسدار می گفت که ما دنبال قاچاقچیان هروئین هستیم. با تحقیقات بیشتر رفقا روشن می شود که حدود ۱۷ روز است که عده ای مأمور با دوربین و سایر وسایل در ساختمانی با ۵۰ متر فاصله مستقر هستند و آپارتمان های واقع در ساختمان مربوط به آن ها را تحت مراقبت قرار داده اند. رو شدن این قضیه بدین صورت بود که خانمی که در یکی از آپارتمان های این ساختمان زندگی می کرد، متوجه حرکات پاسداران که با دوربین آپارتمان های مقابل را کنترل می کردند، شده و شروع به اعتراض و طرح این مسئله با همسایه ها می کند که موجب اعتراض جمعی همسایه ها می شود؛ و حالا پاسدار مزبور جهت توضیح برای آنها آمده بود. رفیق شکوهی تصمیم می گیرد که یکی از رفقا که همراه او در خانه بود، خانه را ترک کند و خودش در خانه

۲۳- ماهنامه "اتحاد کار" شماره ۱۴، تعقیب و مراقبت، تجاربی از زندان.

۲۴- "با گامهای فاجعه"، پیش گفته.

بماند تا رفیق شهید غلام ابراهیم زاده نیز به خانه برگردد و با تکمیل اطلاعات، تصمیم نهایی برای نحوه عقب نشینی از خانه را بگیرد. واقعیت این است که محمل سازی پاسداران که دنبال قاچاقچی هستند تا حدی زمینه این تصمیم را فراهم کرده بود.<sup>۲۵</sup>

هرچند که هدف از تعقیب و مراقبت ها و در تور انداختن ها دستیابی به "سرمار" بود، اما هر جا که تور در معرض پاره شدن قرار می گرفت و یا "سوژه" به خودی خود "دانه درشت" ارزیابی می شد، مأموران اطلاعاتی رژیم، اقدام به دستگیری "سوژه" می کردند. اگر سوژه آن اهمیت لازم را برایشان نداشت، دستگیری را "تصادف" جلوه می دادند. «در خردادماه، پلیس که متوجه برخی واکنشها از جانب رفقا می شود، تصمیم به دستگیری و حذف رفیق مقصود از روابط می گیرد و این رفیق را همراه همسرش در خیابان و ظاهراً از طریق شناسائی، توسط یکی از نادمین که رفیق را می شناخته، دستگیر می نماید. پلیس به این ترتیب می خواست که مورد را تصادفی جلوه دهد، در حالی که کاملاً آگاهانه و برنامه ریزی شده بود. اما همسر رفیق مقصود را آزاد می کند تا هم به عنوان یک سرنخ از او استفاده کند و هم این که خبر صحنه سازی برای دستگیری رفیق را به گوش سازمان برساند.»<sup>۲۶</sup>

یکی دیگر از اشکال تعقیب و مراقبت، کنترل تلفن ها بود. عناصر وابسته به جریان های انقلابی که از تلفن خانه و محل کارشان برای تماس های سیاسی استفاده نمی کردند، اگر به طور دائم تلفن های عمومی یک محدوده ی معین را مورد استفاده قرار می دادند، به تور پلیس می افتادند. بسیاری از خانه های تیمی و سکونت گاه های مخفی بدین ترتیب لو رفتند.

«در ۱۲ اردیبهشت ۶۱، ضربه سنگینی به سازمان مجاهدین وارد شد که طی آن رهبری بخش اجتماعی و تعداد زیادی از فرماندهان نظامی مجاهدین در محاصره ی دشمن گرفتار آمدند. در این ضربه مهم، که گویا سرنخ اصلی و علت تسری آن بدین صورت بوده که یکی از پایگاه های مجاهدین در تقاطع شریعتی-رسالت به طریقی لو می رود، اما رژیم بدون آن که به پایگاه مزبور حمله کند از طریق کنترل تلفن پایگاه مزبور، به برخی از پایگاه های مجاهدین و یا به تلفن های

۲۵- "تاکتیک های دشمن در تعقیب و مراقبت و رهنمودهایی برای مقابله با آن"، پیش گفته

۲۶- همانجا، ص ۵۲

عمومی نزدیک پایگاه هایشان می‌رسد. برای نمونه، سه خانه‌ی پایگاهی در فرمانیه بدین صورت لو می‌رود که آن‌ها از تلفن عمومی منطقه‌ی خود مرتباً با پایگاهی که در تقاطع رسالت بود تماس می‌گیرند و در نتیجه رژیم از طریق ردگیری خط تلفن به شماره کیوسک تلفن عمومی می‌رسد و کیوسک تلفن را زیر مراقبت می‌برد و با تعقیب مراجعین به تلفن عمومی مزبور، به یکی از خانه‌های رهبری بخش اجتماعی مجاهدین دست می‌یابد...»<sup>۲۷</sup>

از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۶۰ که برخی از رهبران و کادرها و اعضای سازمان‌های سیاسی به خارج از کشور پناهنده می‌شوند، امر هدایت و رهبری "تشکیلات داخل" نیز به خارج منتقل می‌گردد. دستگاه اطلاعاتی رژیم نیز با آگاهی به این مسئله، کنترل خود را بر پست و تلگراف و تلفن شدت بخشید. کنترل تلفن‌ها در اداره مخابرات مرکزی - مرکز مایکروویو - در میدان توپخانه انجام می‌شد. این مرکز می‌تواند صدها مکالمه را به صورت همزمان ضبط کند و در صورت ردیابی گفتگوئی "غیرعادی" شماره تلفن را در خارج و داخل شناسائی کند. شماره‌های لو رفته به حافظه‌ی این دستگاه سپرده می‌شد و به محض آنکه ارتباط بین داخل و خارج برقرار می‌شود، گفتگو ضبط می‌گردد. بخشی از ضربه‌هایی که در سالهای ۶۶-۱۳۶۳ به برخی از سازمان‌های سیاسی وارد آمد، از این راه بود. در این موارد نیز رژیم برای خام کردن مرکز فرماندهی خارج از کشور، در توافادگان را مجبور می‌سازد که از درون زندان به "ارتباط" خود در خارج از کشور "علامت سلامتی" بدهند و ارتباط را حفظ کنند و مسئولیت‌های جدید بگیرند.

«پس از حدود یک ماه و نیم که از ضربه گذشته بود، "ج" از زندان با ما تماس گرفت و خبر سلامتی خود و رفیق دبیر تهران را به اطلاع ما رساند. با اینکه صدایش کمی تغییر کرده بود، ما نتوانستیم متوجه شویم که از زندان تماس می‌گیرد. این مسئله، زمانی تقویت گشت و شگرد پلیس مؤثر افتاد که دبیر تهران نیز حدود یک ماه پس از تلفن "ج" با ما تماس گرفت و خبر سلامت خود را به ما رساند.»<sup>۲۸</sup>

۲۷- همانجا، ص ۳۶ و ۳۷.

۲۸- تاکتیکهای دشمن در تعقیب و مراقبت ...، پیش گفته.

برای کنترل نامه ها، معلولین جبهه های جنگ داخلی و خارجی را در طبقه دوم اداره پست مرکزی، مستقر می کنند. در اولین مرحله نامه هائی که به خارج ارسال می شد و یا به داخل می رسید، از دستگاه کنترل می گذشت و در صورتی که غیرعادی ارزیابی می شد، زیر بازرسی دقیق قرار می گرفت. این گونه نامه ها را از زیر اشعه مادون بنفش می گذراندند و در صورتی که نامرئی نویسی کشف می شد، نشانی، محل قرار و... در اختیار "بخش تحقیقات و اطلاعات سپاه پاسداران" و یا دادستانی مرکز قرار می گرفت و سرخ دور تازه ای از تعقیب و مراقبت به دست داده می شد.<sup>۲۹</sup> در مواردی، رژیم تا مدت ها جریان رفت و آمد نامه ها را باز می گذاشت و ماه ها "رابطه" را "سالم" نگه میداشت تا به "سرمار" برسد.

دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از راه کنترل پست و تلفن، موفق شد که رفت و آمد عناصر وابسته به سازمان فدائیان (اکثریت) به داخل و خارج از کشور را زیر نظر بگیرد. ضربه ی بزرگی که این سازمان در تابستان ۱۳۶۵ متحمل شد و در جریان آن حدود هزار نفر از فعالان آن در داخل کشور دستگیر شدند، در نتیجه ی ماه ها و چه بسا سال ها تعقیب و مراقبت بود.

«همه کادرهای شرکت کننده در پلنوم وسیع ۶۵.... به هنگام بازگشت به ایران دستگیر و اعدام می شوند.... بنا به پیام این رفیق فدائی از زندان، مسئولین اطلاعاتی رژیم قبل از برگزاری پلنوم وسیع، از محل برگزاری، تاریخ و تعداد شرکت کنندگان آن با خبر بودند.»<sup>۳۰</sup>

«ناگفته نماند که بازداشت وسیع اعضاء و هواداران "فدائیان" (اکثریت) زمانی رخ داد که جز راه های ارتباطی معمول، یعنی پست و تلفن، رابطه های مرزی این سازمان - که شماری از آنها قاچاقچیان حرفه ای مواد مخدر در افغانستان بودند، زیر ضرب قرار گرفته بودند.»<sup>۳۱</sup>

۲۹- جزوه درون تشکیلاتی سازمان "فدائیان خلق ایران". (از مسئولین این سازمان که اجازه استفاده و نقل قول از این جزوه را به ما داده اند، سپاسگزاریم.)

۳۰- بهروز حق، "نقش باند رهبری طلب در بی اعتمادی توده ها نسبت به جنبش فدائی"، آلمان ۱۹۹۱.

۳۱- همانجا.

## هشیاری، اصل اول مبارزه است

«هر سازمان رزمنده ای که برای کسب قدرت درگیر مبارزه طبقاتی ست، الزاماً

در رویارویی های مستمرش با پلیس سیاسی، صدماتی را متحمل خواهد شد.»<sup>۳۲</sup>

کم و بیش همه تحلیل ها و بررسی هائی که از ضربه خوردن ها صورت می گیرد، با این کلمات آغاز و پایان می یابند. اما این اصل کلی را نمی شود و نباید جایگزین تجزیه و تحلیل مشخص کرد؛ چه، نه روشنگر است و نه یاری بخش جنبش فردا. پرواضح است که پاسخ به همه پرسشهای مربوط به ضربات رژیم بر پیکره ی جنبش ترقیخواه و تجزیه و تحلیل دقیق چرائی این ضربات، حتا، امروز هم کار آسانی نیست. اما باوری که این ضربات و پیامدهای هولناک آن را "اجتناب ناپذیر" و امری "محتوم" می خواند، باوری توجیه گر است و غیرصمیمی. باوری است که از بررسی سنجش گرانه ی راه رفته می گریزد و به رغم ادعایش، گذشته را چراغ راه آینده نمی داند. باوری ست که یا نمی تواند و یا نمی خواهد خود را در بوته نقد بگذارد و مورد بازبینی و بازسازی پی بنیادی قرار دهد. باوری ست که به اصالت انسان و ارزش جان آدمی باور ندارد. راست است که در مبارزه با رژیم های خودکامه و بیدادگر، همیشه خطر نابودی و نیستی در کمین نشسته است؛ اما این نیز راست است که جنبش ترقی خواه ما در کلیت خود، مبارزه با جمهوری اسلامی را دست کم گرفت. وظیفه ی اول خود، یعنی شناخت دقیق و مشخص دشمن را دست کم گرفت. با بی درایتی به قدرت و درایت آن کم بها داد و نیز به وحشی گری و بی رحمی آنها. اگر چنین نبود، دست کم هر مبارزی را به اصول بنیادین مبارزه با پاسداران و کمیته چپ ها و دیگر عوامل سرکوب گر مجهز می ساخت، و با هشیاری پیگیری گام به گام طرح ها و برنامه های اطلاعاتی رژیم را جمع بندی می کرد و آن را در اختیار هوادارانش قرار می داد. و در این راه، اصل همکاری اطلاعاتی را با دیگر نیروهای مبارز جدی تر می گرفت و در این زمینه حساسیت و هشیاری بیشتری نشان می داد. از بازگفتن ضعف ها، غفلت ها، ندانم کاری های خود هراس به دل راه نمی داد. فاجعه ها را به تصادف فرو نمی کاست و تصادف را به فاجعه فرا می کشاند. ■

ژوئیه ۱۹۹۸

۳۲- جزوه درون تشکیلاتی سازمان "فدائیان خلق ایران"، پیش گفته